

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه مباحث گذشته

مرحوم علامه طباطبائی رحمه الله از میان احتمالات موجود در معنای تأویل چهار احتمال را ذکر و رد نمود. ایشان در ادامه با توجه به ظاهر آیات قرآن کریم معنایی دیگر را به میدان بحث آورده و فرمود: تأویل امری مرتبط به مفهوم نیست بلکه حقیقت عینی‌ای است که ورای آیات قرآن کریم بوده و مرتبط با تمام آیات آن است، بنابراین اختصاص به متشابهات ندارد. به بیان دیگر ظاهر قرآن کریم که به صورت عربی نازل شده‌است، حاکی از واقعیت و حقیقت قرآن می‌باشد.

ادامه بیان دیدگاه مرحوم علامه طباطبائی

ایشان در ادامه بحث از این‌که آیا از ظاهر آیه هفتم سوره آل عمران چنین استفاده می‌شود که تأویل آیات تنها نزد خداوند متعال است یا خیر را طی دو مطلب مطرح نموده‌است. ایشان در مطلب اول درصدد اثبات این مسئله هستند که مفاد آیه دال بر وجود انحصار فهم تأویل توسط خدای تبارک و تعالی است و برای این مطلب دو قرینه ذکر نموده‌است:

قرینه اول: آیه در مقام تقسیم مردم در قبال آیات قرآن کریم بوده و می‌فرماید: خصوصیت عده‌ای از مردم این است که در قلوبشان زیغ وجود داشته و بدون توجه به محکmat تابع متشابهات هستند. نتیجه این رویکرد تفسیر به رأی است که در زمان ما نیز این مسئله وجود دارد. بنابراین تعبیر «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ» به صورت یک قاعده کلی می‌فرماید: علم به تأویل تنها نزد خداوند متعال است.

در مقابل عده‌ای دیگر راسخون در علم بوده و تسلیم محض هستند به این معنا که هم محکmat و هم متشابهات را قبول داشته و به آن‌ها ایمان دارند. در نتیجه «واو» استیناف است، همان‌گونه که حنفی‌ها چنین مبنائی دارند و از مجموع آیه چنین استفاده نمی‌شود که مثلاً راسخون در علم، علم به تأویل دارند یا خیر بلکه آیه می‌فرماید: راسخون، به تمام آیات اعم از محکم و متشابه ایمان داشته به آن‌ها عمل می‌کنند.

به بیان دیگر این‌که قدمای مفسرین و شافعی‌ها «واو» را عاطفه می‌دانند صحیح نیست، بلکه با توجه به ظاهر آیه و با قطع نظر از روایات باید بگوئیم راسخون در علم تقسیم افرادی که در قلوبشان زیغ وجود دارد می‌باشند.

قرینه دوم: دأب کلام الله در عطف گروهی خاص بر نام خداوند متعال این است که ابتدا و از باب إکرام و تشریف نام مبارک رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ذکر می‌شود؛ مانند آیات «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^[1]، «أَمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ»^[2]، «أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى

الْمُؤْمِنِينَ»^[3] و... بنابراین عطف واو در آیه محل بحث با این سازگار نیست.

البته مقصود ایشان عالم نبودن راسخان در علم نسبت به تأویل قرآن کریم نیست بلکه می‌فرماید: آیه مذکور چنین دلالتی ندارد.

هر چند قرینه دوم، قرینه قابل اعتمادی نیست اما در مجموع به نظر می‌رسد کلام ایشان در رابطه با عاطفه نبودن واو صحیح بوده و خداوند متعال با توجه به ظاهر آیه و صرف نظر از روایات، در این آیه درصدد تقسیم مردم به دو گروه است؛ با این توضیح که آیه مبارکه ابتدا می‌فرماید: برخی آیات قرآن کریم متشابه و برخی دیگر محکم هستند. سپس می‌فرماید: مردم در قبال این دو دسته آیات گاهی با هدف ایجاد فتنه تنها به آیات متشابه تمسک نموده و به محکومات توجهی ندارند حال آنکه به اشتباه رفته‌اند و تأویل متشابه تنها نزد خدای متعال است. اما برخی مردم هم به محکومات و هم به متشابهات ایمان داشته و به آن‌ها عمل می‌کنند، بنابراین در این آیه اشاره‌ای به معصومین علیهم السلام نشده و آن‌ها در مقابل گروه اول قرار ندارند.

این مسئله در آیه تطهیر نیز مطرح است به این بیان که خدای متعال ابتدای احکامی را در رابطه با همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیان نموده است سپس می‌فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^[4] یعنی مطالب سابق در مورد اهل بیت نبوده و حساب آن‌ها از همسران پیامبر جدا است. خداوند متعال برای آن‌ها منصب و جایگاهی قرار داده و رجس را از آن‌ها دور نموده، در حالی که وجود رجس در مورد همسران پیامبر ممکن است.

مرحوم طباطبائی رحمه الله در ادامه می‌فرماید: در تأویل و وجود حقیقتی و رای حروف، الفاظ و کلمات اسراری وجود دارد به این بیان که قرآن کریم دارای حقیقتی است که خدای متعال به جهت عنایت بر بشر آن را در قالب زبان عربی نازل نموده است تا انسان در آن تعقل نماید. اما عامه مردم قادر نیستند به آنچه نزد خدای متعال است دست یابند چرا که امری فوق فهم عقول بشر می‌باشد و آیه شدن درباره ام کتاب، لوح محفوظ و آنچه نزد خدای متعال وجود دارد، بی معنا است.^[5]

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. مائده، 55.

[2]. بقره، 285.

[3]. توبه، 26.

[4]. احزاب، 33.

[5]. «هل يعلم تأويل القرآن غير الله سبحانه: هذه المسألة أيضا من موارد الخلاف الشديد بين المفسرين، و منشؤه الخلاف الواقع بينهم في تفسير قوله تعالى: وَ الرّٰسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُوْنَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا الآية، و أن الواو هل هو للعطف أو للاستيناف، فذهب بعض القدماء و الشافعية و معظم المفسرين من الشيعة إلى أن الواو للعطف و أن الراسخين في العلم يعلمون تأويل المتشابه من القرآن، و ذهب معظم القدماء و الحنفية من أهل السنة إلى أنه للاستيناف و أنه لا يعلم تأويل المتشابه إلا الله و هو مما استأثر الله سبحانه بعلمه. و قد استدلت الطائفة الأولى على مذهبها بوجوه كثيرة، و ببعض الروايات. و الطائفة الثانية بوجوه أخر و عدة من الروايات الواردة في أن تأويل المتشابهات مما استأثر الله سبحانه بعلمه و تمادت كل طائفة في مناقضة صاحبها و المعارضة مع حججها. و الذين ينبغي أن يتنبه له الباحث في المقام أن المسألة لم تخل عن الخلط و الاشتباه من أول ما دارت بينهم و وقعت موردا للبحث و التنقيح، فاختلط رجوع المتشابه إلى المحكم. و بعبارة أخرى المعنى المراد من المتشابه بتأويل الآية كما ينبئ به ما عنوانا به المسألة و قررنا عليه الخلاف و قول كل من الطرفين أنفا. و لذلك تركنا التعرض لنقل حجج الطرفين لعدم الجدوى في إثباتها أو نفيها بعد ابتنائها على الخلط و أما الروايات فإنها مخالفة لظاهر الكتاب فإن الروايات المثبتة، أعني الدالة على أن الراسخين في العلم يعلمون التأويل فإنها أخذت التأويل مرادفا للمعنى المراد من لفظ المتشابه و لا تأويل في القرآن بهذا

المعنى. كما روي من طرق أهل السنة: أن النبي ص دعا لابن عباس فقال: اللهم فقهه في الدين و علمه التأويل ، و ما روي من قول ابن عباس: "أنا من الراسخين في العلم و أنا أعلم تأويله ، و من قوله: "إن المحكمات هي الآيات الناسخة- و المتشابهات هي المنسوخة فإن لازم هذه الروايات على ما فهموه أن يكون معنى الآية المحكمة تأويلاً للآية المتشابهة و هو الذي أشرنا إليه أن التأويل بهذا المعنى ليس مورداً لنظر الآية. و أما الروايات النافية أعني الدالة على أن غيره لا يعلم تأويل المتشابهات مثل ما روي: أن ابن عباس كان يقرأ: "وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ- و يقول الراسخون في العلم آمناً به و كذلك كان يقرأ أبي بن كعب. و ما روي أن ابن مسعود كان يقرأ: "وإن تأويله إلا عند الله- و الراسخون في العلم يقولون آمناً به، فهذه لا تصلح لإثبات شيء: أما أولاً: فلأن هذه القراءات لا حجية فيها و أما ثانياً: فلأن غاية دلالتها أن الآية لا تدل على علم الراسخين في العلم بالتأويل و عدم دلالة الآية عليه غير دلالتها على عدمه كما هو المدعى فمن الممكن أن يدل عليه دليل آخر. و مثل ما في الدر المنثور، عن الطبراني عن أبي مالك الأشعري أنه سمع رسول الله ص يقول: لا أخاف على أمتي إلا ثلاث خصال- أن يكثر لهم المال فيتحاسدوا فيقتلوا، و أن يفتح لهم الكتاب- فيأخذ المؤمن يبتغي تأويله- و مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ- و الراسخون في العلم يقولون آمناً به- كُلُّ مَنْ عِنْدَ رَبِّنَا وَمَا يَذْكُرُ إِلَّا أَوْلُوا الْأَلْبَابِ، و أن يكثر علمهم فيضيعونه و لا يبالون به. و هذا الحديث على تقدير دلالة النفي لا يدل إلا على نفيه عن مطلق المؤمن لا عن خصوص الراسخين في العلم و لا ينفع المستدل إلا الثاني. و مثل الروايات الدالة على وجوب اتباع المحكم و الإيمان بالمتشابه. و عدم دلالتها على النفي مما لا يرتاب فيه. و مثل ما في تفسير الآلوسي، عن ابن جرير عن ابن عباس مرفوعاً: "أنزل القرآن على أربعة أحرف: حلال و حرام لا يعذر أحد بجهالته، و تفسير تفسره العلماء، و متشابه لا يعلمه إلا الله، و من ادعى علمه سوى الله تعالى فهو كاذب. و الحديث مع كونه مرفوعاً و معارضاً بما نقل عنه من دعوة الرسول له و ادعائه العلم به لنفسه مخالف لظاهر القرآن: أن التأويل غير المعنى المراد بالمتشابه على ما عرفت فيما مر. و الذي ينبغي أن يقال: أن القرآن يدل على جواز العلم بتأويله لغيره تعالى، و أما هذه الآية فلا دلالة لها على ذلك. أما الجهة الثانية فلما مر في البيان السابق: أن الآية بقرينة صدرها و ذيلها و ما تتلوها من الآيات إنما هي في مقام بيان انقسام الكتاب إلى المحكم و المتشابه، و تفرق الناس في الأخذ بها فهم بين مائل إلى اتباع المتشابه لزيغ في قلبه و ثابت على اتباع المحكم و الإيمان بالمتشابه لرسوخ في علمه، فإنما القصد الأول في ذكر الراسخين في العلم بيان حالهم و طريقتهم في الأخذ بالقرآن و مدحهم فيه قبال ما ذكر من حال الزائغين و طريقتهم و ذمهم، و الزائد على هذا القدر خارج عن القصد الأول و لا دليل على تشريكهم في العلم بالتأويل مع ذلك إلا وجوه غير تامة تقدمت الإشارة، إليها فيبقى الحصر المدلول عليه بقوله تعالى: "وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ من غير ناقض ينقضه من عطف و استثناء و غير ذلك. فالذي تدل عليه الآية هو انحصار العلم بالتأويل فيه تعالى و اختصاصه به. لكنه لا ينافي دلالة دليل منفصل يدل على علم غيره تعالى به بإذنه كما في نظائره مثل العلم بالغيب قال تعالى قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ: النمل- 65، و قال تعالى: «إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ: يونس- 20، و قال تعالى: وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ»: الأنعام- 59، فدل جميع ذلك على الحصر ثم قال تعالى: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ: الجن- 27، فأثبت ذلك لبعض من هو غيره و هو من ارتضى من رسول، و لذلك نظائر في القرآن.» الميزان في تفسير القرآن، ج3، ص49 به بعد.